

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



د مولانا سعيد افغاني د سولې او تفاهم، نشراتي ارگان

www.said-afghani.org

آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي و نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعيد افغاني : آزاده ، ټولنيزه ، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته بڼه راغلاست!

انجنير عبدالقادر « مسعود »

د نشر نيټه : 18 نوامبر 2016 م



داستان کوتاه چيست ؟



د ادب او فرهنگ درنو مينه والو!
 ښاغلی ډاکټر بېرک ارغند زموږ د هيواد په علمي، ادبي او فرهنگي ډگر کې پياوړی پوهيال، فرهنگپال، وتلی او پيژندل شوی داستان او کيسه ليکونکی، ادبي، فرهنگي، ټولنيز، ملي او سياسي شخصيت دی.
 دی د (دري) ژبې د هغو نوښتگرو، مخکښو او نامتو ليکوالو څخه دی، چې د ده په غوره ليکنو او ارزښتناکو داستاني آثارو کې ډير لوړ علمي مفاهيم، انساني، ټولنيز، ملي او ادبي تصورات او افکار په ډيره خوږه، سليسه، ساده او روانه ژبه بيان شوي دي .
 د ده په ليکنو او داستانونو او کيسو کې هنري ښکلا، خيالونه، سمبولونه، تصويرونه، زموږ د اولسونو په ژوند باندې د واکمنو دودونو، عنعنوي ارزښتونو، پاک او سپيڅلي انساني احساسات، جذبات او عواطف ادبي او اخلاقي پيغامونه په ډير رنگين او ظريفانه بڼه انځور شوي دي.

ما د ارغند صاحب یو په زړه پوری اوخوندور لنډ داستاڼ انتخاب کړی دی تاسو د ادب مینانو ته یې
ډالی کوم ، هیله من یم چې په لوستلو یې ستاسو ادبي تنده پرې خړوبه شي.
په مینه او مننه : انجنیر عبدالقادر « مسعود »

داکتر ببرک « ارغند » :

هالنډ ، نوامبر (2016)

زمانی که نیلاب موج سلام نامش را با اسم عشقش پیوند زد ، من داستاڼ کوتاه « نقطه ، سر خط »
را ارمغان گویا به ایشان اهدا کردم . نیلاب جان یکی از بهترینهاست .
او به من نوشت : « . . . و من این هدیه گرانبها را قاب و در جمع سایر تحایف عروسیم ضبط و
بایگانی میکنم . » سخنش خجسته بود . داستاڼ کوتاهی را بانوی از سرزمین ادبیات در قابی
آذین میبست . این بدعتش مرا بسوی ادبیات داستانی برگرداند . از خود پرسیدم داستاڼ کوتاه
چیست . آیا میشود آن را تحفه داد و قاب بست ؟
داستاڼ کوتاه (افغانی) « نقطه ، سرخط » با داشتن پنجصد کلمه ، یکی از کوتاه ترین داستاڼهای
کوتاه جهان است که با پیدایی خود تعریف نوی هم به همراه آورد .

داستاڼ کوتاه چیست ؟

برای داستاڼ کوتاه آوردن تعریف مشخص کاریست بس دشوار ، نازیبا و ناکافی . داستاڼ کوتاه
کلاً به روزن های کوچک و کوتاه عمری تشبیه میشود که بیننده از ورای آن به اتفاق و یا
اتفاقاتی نگاه میکند که در زنده گی یک آدم دریک مقطع خاص پیش می آید .
ایجاز یکی از شاخص های اساسی داستاڼ کوتاه بشمار میرود و شخصیت در این داستاڼها کمتر
میتواند پر وبال بکشد وگسترش و تحول یابد و نویسنده آن برای تحلیل و تجزیه های خویش مانند
آفرینشگر رمان و داستاڼ میانه فضای کافی و دست باز ندارد .

عمده ترین تعریفهای داستاڼ کوتاه :

ادگار آلن پو میگوید : « نویسنده باید بکوشد تا خواننده را تحت تاثیر واحدی که اثرات دیگر مادون
آن باشد ، قرار دهدو چنین اثری را تنها داستاڼی میتواند داشته باشد که خواننده در یک نشست که از
دو ساعت تجاوز نکند تمام آن را بخواند . »

گی دومویاسان میگوید « عامه مردم از گروه های بیشماری تشکیل شده اند که بر سر ما (نویسنده گان)
فریاد میزنند : مرا تسلی بده ، سرگرم کن ، غمگینم کن ، همفکری و همدردنی
مرا بر انگیز ، مرا به رویا فرو بر ، بخندانم ، بگریانم ، بلرزانم ، مرا به فکر کردن وادار کن . »
یا سامرست موام در باره داستاڼ کوتاه میگوید « میتوانید آن را پشت میز شام ، یا در اتاق
استراحت کشتی نقل نمایید و توجه شنونده گان را جلب کنید . »
تعریفی دیگر :

« داستاڼ کوتاه قطعه ای تخیلی است که حادثه واحدی را ، خواه مادی باشد و خواه معنوی ، مورد
بحث قرار دهد . این قطعه تخیلی بدیع باید بدرخشد ، خواننده را به هیجان بیاورد ، یا در او اثر گذارد
باید از نقطه ظهور تا پایان داستاڼ در خط صاف و همواری حرکت کند . »
یا :

« داستاڼ کوتاه اثری است کوتاه که در آن نویسنده به یاری یک طرح منظم شخصیتی اصلی را
دریک واقعه اصلی نشان می دهد ، و این اثر بر روی هم تاثیر واحدی را القا می کند . »
تعریفی دیگر :

« داستاڼ کوتاه ، داستاڼی است کوتاه که در آن به قصد بیان پیامی واحد شخصیت یا شخصیت های
اصلی در واقعه ای واحد نشان داده می شوند . »

داستان کوتاه از کدام عناصر ساخته شده است ؟
داستان کوتاه عمدتاً از هفت عنصر ساخته شده است :
موضوع ، درونمایه ، زمینه ، پیرنگ یا طرح ، تضاد ، شخصیت و زاویه دید . داستان کوتاه خوب دارای مقدمه ، بدنه و نتیجه است .
بزرگان داستان کوتاه در جهان :
آنتوان چخوف ، ادگار آلن پو ، نیکلای گوگول ، گی دوموپاسان ، ارنست همینگوی ، او. هانری و چند تای دیگر .
بزرگان داستان کوتاه در کشور : داکتر ببرک ارغند ، داکتر اسدالله حبیب ، داکتر اکرم عثمان ، امین افغانپور ، غوث خیبری ، قدیر حبیب ، رهنورد زریاب و چند تای دیگر .

داستان کوتاه چی حجمی میتواند داشته باشد ؟

حجم داستان کوتاه هم یکی از مسایل بحث بر انگیز است . آنرا به دشواری میتوان معین ساخت . همانگونه که رنگها ، زبانها ، رسوم و ادبیات کشور ها با هم متفاوت اند طول یک داستان کوتاه هم در کشور های مختلف گونه گون است .

بگونه مثال در ایالات متحده این حجم میتواند بالای ده هزار کلمه باشد . در بریتانیا به پنج هزار ، در استرالیا به بیش از سه هزار و پنجصد کلمه میرسد . در ایران و افغانستان اکثراً بین دو تا پنج هزار کلمه قرار میگیرد .

داستان کوتاه « نقطه ، سرخط » حد اقلی این رقم را در افغانستان از دو هزار به پنجصد کلمه پایین آورد . میشود گفت که داستان کوتاه « نقطه ، سرخط » با داشتن پنجصد کلمه در کنار کوتاه ترین داستانهای جهان برای خود جا باز کرده است . زمانی که بانوی داستان نیلاب موج سلام این داستان را قاب نمود و روی میزی در جوار تحایفش تکیه داد در ذهن من این اندیشه خطور نمود که میشود تعریفی بر تعاریف داستان کوتاه افزود :
داستان کوتاه را میشود همانطوری که روی میزی غذا ویا در اتاق استراحت کشتی ویا طی یک جلسه قرانت کرد ؛ همانگونه میتوان قابش نمود و روی میز کاری قرارش داد .

نوشتهء ببرک « ارغند »

نقطه ؛ سر خط

مادرم همیشه صدایم میزد و غمناک میگفت :
از جای تکان نخور . همینجا پیش من بمان . آخر تو تنها نیستی . . غرور و پر خاش نیز با تو استند !
و آب در چشمان پر غصه اش دند میشد :
پشت این آب هم نرو ! . . . پشت این باد هم ندو !
اما من ناگزیر بودم ؛ زیرا خانه ام آتش گرفته بود .
اتاق خیلی روشن بود و نور چراغهای نیونش مانند خاری در چشم آدم میخلید و من ناگزیر -
مغموم و متردد- در دهن دروازه اش در برابر افسری نگهبان ایستاده بودم . کاسه سرم پر از غوغا و خسته گیهای سفر بود .
حالا به همان سه « چ » و سه « که » یی که در دوران تحصیل آموخته بودم ، خودم باید پاسخ میگفتم : کی هستم و چرا و بخاطر چی به این کشور آمده ام ؟ ...
همانطور که ساکت ایستاده بودم ، مانند گزدمی که گردش آتش کشیده باشند پیچ و تاب میخوردم و خودم را از درون نیش میزدم : من کی هستم و چرا اینجا آمده ام ؟
سرم دور میخورد . اتاق را نگاه میکردم :

دوتا الماری شیشه یی - که گرد و خاک خاطره های تلخ پناهجویان و فراریان را بر صورت داشتند- در گوشه یی، غمین ایستاده بودند : یکی پر از کلبسه و پنیر و خیار بود و دیگریش مملو از بوتل های آب و نوشیدنیهای رنگه.

افسر نگهبان دستش را سوی من دراز کرد و به انگلیسی گفت :
- این ژیتونها را بگیرد . بدون اینها نمیشود از الماریها غذا برداشت!
وقتی حرارت و سنگینی آن ژیتونها را روی کف دست خویش حس کردم راه گلویم بند آمد . خودم را دلیل و زبون یافتم . اصلاً درد و غم یکسره آب شدند و از راه کاریز چشمانم به بیرون سرازیر گشتند . ناپیدا گریستم .
شنیدم افسر تکرار میگفت :

- بفرمایید نان بگیرید !.. برای چی منتظر استید ؟

و با سر سوی عقب اشاره میکرد:

- دیگران در نوبت هستند!

با سوز و درد به قطاره عقبم نگاه کردم . زخم پشت سرم بود ، دخترکم به دنبالش ؛ سپس چند تا هموطن معصوم و سیاه و سپید دیگر.

زمانی که آن مدور ها را لمس کردم ، زمانی که از آن پنیر ها و کلبسه ها و خیار ها فرو بردم حس کردم که قامت های غرور و پرخاش در درونم به پا ایستادند ، عصبانی و پُر درد معلوم میشدند . خشمناک پیچ و تاب میخوردند و معصومانه اعتراض میکردند . سپس دیدم که بر سنگفرش دلم بی صدا افتادند و شکستند ؛ اما من صدای شکستن استخوانهایشان را شنیدم . من ارتعاش بدنشان را حس کردم . من بوی مرگِ یاخته ها را استشمام نمودم!

همانروز دانستم که قامتِ غرور، معصومانه در آغوشِ سردِ من جان داده بود ؛ اما قامتِ پرخاش، نه !.. امان از دستش ! .. از هر درز استخوانش دهها پر خاشِ دیگر روییده بودند! همانروز دانستم که مادرم راست میگفت . باید از جایم تکان نمیخوردم . باید پیشش میماندم . آخر من تنها نبودم . راست میگفت نباید پشت این آب می آمدم . نباید پشت این باد میدویدم!

پایان

داکتر ببرک « ارغند »

— به صفحه اصلی www.said-afghani.org